

کابوی تحمل ناپذیر

پنج داستان و دو خطابه

روبرتو بولانیو

ترجمه وحید علیزاده رزازی

هدف از آرا‌اندازی مجموعه انیمیات داستانی نشر بیگل از
بوجه که با بهره جستن از تعاریف گذشته این اثر را با
مترجمانی خوب و زبان روان، در کنار مهارت عملی و انحصار
اصطلاحی نشر، ترجمه‌هایی خوب و دقیق از آثار این نویسنده
که درخور نام نویسنده‌ها و آثار این مجموعه است، به
بهره‌رسانی از فرهنگ جهانی و آشنایی با
فرهنگ‌ها، می‌خواهیم آثاری از فرهنگ جهانی را
خواننده فارسی‌زبان قرار دهیم و تلاش کنیم
که متن‌ها ترجمه‌ها از زبان اصلی و معنی آن
بدین ترتیب آمیخته شود که خواننده بتواند با
عمق دقیق تر

انتشارات بیگل
www.bidgol.com
تلفن: 0513-2231111
فکس: 0513-2231112

نشر بیگل
Bidgol Publishing co.

فهرست

۱۵	جیم
۲۱	کابوی تحمل ناپذیر
۶۹	پلیس موش های صحرائی
۱۱۳	سفر آبارو روسلو
۱۴۷	دو قصه کاتولیک
۱۷۳	ادبیات + بیماری = بیماری
۲۰۵	افسانه کثولهو
۲۳۱	پی نوشت ها
۲۵۱	فهرست نام ها

جیم

سال‌ها پیش دوستی داشتم به نام جیم و از آن موقع تا حالا هرگز امریکایی‌ای غمگین‌تر از او ندیده‌ام. مردان سرخورده زیادی دیده‌ام، اما هیچ آدمی را ندیده‌ام که به اندازه جیم غمگین باشد. یک بار برای سفری که قرار بود دست‌کم شش ماه طول بکشد به پرو رفت، اما خیلی زود برگشت و دوباره دیدمش. بچه‌های بی‌خانمان مکزیک‌ای از او می‌پرسیدند شعر لژی ساختن می‌شود، جیم. جیم گوشش با آنها بود و نگاهش به ابرها و بعد عق می‌زد: کلمات، سخنوری، جست‌وجوی حقیقت. تولد مسیح. درست مثل وقتی که از مریم باکره به شما الهامی می‌شود. در امریکای مرکزی چندین و چند بار خفتش کرده بودند، باورکردنی نبود، چراکه او از تفنگ‌داران دریایی و تکاوران کهنه‌کار در ویتنام بود. جیم می‌گفت جنگ دیگر بس است. حالا من شاعری هستم در جست‌وجوی شگفتی‌ها تا با کلماتی عادی و مرسوم بر زبان برانمشان. فکر می‌کنی

کلمات عادی و مرسوم وجود دارند؟ جیم در جواب می‌گفت به‌گمانم این‌طور باشد. زنش شاعری مکزیکی-امریکایی بود که هرازچندی جیم را تهدید می‌کرد که ترکش می‌کند. یکی از عکس‌هایش را نشانم داده بود. زیبایی قابل‌عرضی نداشت. قیافه‌اش رنج را فاش می‌گفت و پشت آن رنج، خروش خشم توی چشم می‌زد. زن را توی آپارتمانی در سان‌فرانسیسکو یا خانه‌ای در لس‌آنجلس تصور کردم، خانه‌ای با پنجره‌های چفت‌شده و پرده‌های ازهم‌گشوده، و او که نشسته بود پشت میز و نان بُرش خورده و سوپ سبزیجات می‌خورد. از قرار معلوم جیم زن‌های گندمگون را دوست داشت؛ و بی‌هیچ توضیح اضافه‌ای می‌گفت زنان اسرارآمیز تاریخ، من، برخلاف او، زن‌های بلوند را ترجیح می‌دادم. یک‌بار در خیابان‌های مکزیکوسیتی دیدمش که محوتماشای شعبده‌بازان آتش‌خوار شده بود. با اینکه از پشت سر دیدمش و صدایش هم نردم، اما شک نداشتم که خود جیم است. موهایش به‌طرز مضحکی قیچی خورده بود و پیراهنی سفید و چرک به تن داشت و طوری قوز کرده بود که گویی کوله‌پشتی همچنان بر دوشش سنگینی می‌کند. گردنش، گردن سرخش، یک‌جورهایی آدم را یاد اعدام‌های صحرائی بدون محاکمه در روستا می‌انداخت - منظره‌ای در قابی سیاه‌وسفید، بدون هیچ بلبورد و چراغ پمپ‌بنزینی - به‌عبارتی، روستا درست

همان‌جور که هست یا انتظار می‌رود که باشد: زمین‌های بایر، پشت‌به‌پشت هم، با آلونک‌هایی خشت‌وگلی یا جان‌پناه‌هایی که ازشان گریخته‌ایم و با این‌همه هنوز چشم‌انتظار بازگشتمان هستند. جیم دستانش را گذاشته بود توی جیب‌هایش. آتش‌خوار مشعلش را می‌جنباند و با درنده‌خویی می‌خندید. صورتش پُراز دوده و سیاه بود و همین باعث می‌شد هم به سی‌وپنج‌ساله‌ها بخورد و هم به پانزده‌ساله‌ها. بالاتنه‌اش برهنه بود و زخمی عمود از ناف تا سینه‌اش بالا رفته بود. هرازگاهی دهانش را از مایعی آتش‌زا پُر می‌کرد و بعد ماری دراز از آتش تف می‌کرد بیرون. جماعت نگاهی به او می‌انداختند، هنرش را تحسین می‌کردند و به راهشان ادامه می‌دادند، آلا جیم که بی‌حرکت ایستاده بود توی پیاده‌رو؛ انگار از آتش‌خوار انتظار بیشتری داشت: انتظار دهمین نشانه که آتش‌خوار تهِ تای دیگرش را رمزگشایی کرده بود؛ یا انگار که در صورت دوداندودش دنبال چهره‌ی دوستی قدیمی می‌گشت یا پی چهره‌ی کسی که کشته بودش. مدتی طولانی به تماشایش ایستادم. آن موقع هجده یا نوزده‌ساله بودم و تصور می‌کردم نامیرا هستم. اگر می‌دانستم که من هم روزی خواهم مُرد، برمی‌گشتم و از آنجا دور می‌شدم. کمی بعد، تماشای جیم آن‌هم از پشت‌سر و اداواصول آتش‌خوار حوصله‌ام را سر بُرد. بنابراین رفتم جلو و صدایش زدم. به نظر می‌رسید